

فرار از آغوش خرس و ... (*)

[۱]

این نگاشته 20 سال پیش [زمانی که ما در هند پناهنده بودیم (به تاریخ جدی 1372 - جنوری 1994)] با نام مستعار (پ . لیان) در نشریه " پیام زن " شماره های ۳۵ - ۳۶ و ۳۹ جدی ۱۳۷۲ - جنوری ۱۹۹۴ چاپ و نشر شده است . همچنان در سایر نشرات مثل نشریه کیان چاپ امریکا و سایت افغان جرمن و نشریه "افغان رساله" چاپ تورنتو و برخی نشرات دیگر نشر شده است .

یاد آوری لازم :

چند روز پیش بیانیه گلبدین حکمتیار در رسانه ها ، به طور اخص در رسانه های دولت دست نشانده امپریالیزم امریکا بازتاب یافت . آرزو های این جنایتکار و اجنت معلوم الحال ISI و CIA به طور مشخص در رابطه با اعاده زمین های کوچی ها ... اولتر از همه سبب هراس منفورترین و جنایتکارترین باند (" حزب وحدت ") گردید و در پی آن سایر باند هائی را که در خدمت نظام سرهمبندی شده امپریالیزم امریکا قرار دارند ؛ به هراس انداخت .

این قلم به مشوره دوستان این نوشته (" فرار از آغوش ... ") را جهت نشر مجدد به پورتال " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان " - این پر خواننده ترین نشریه الکترونیک فرستادم ؛ باشد در مقطع کنونی که آتش افتراق بین ملیت های با هم برادر افغانستان، به وسیله امپریالیزم و ارتجاع جهانی و منطقه نی و ایادی داخلی آنها، می خواهد برافروخته گردد، پاسخی باشد روشن علیه شونیزم عظمت طلبانه این یکی و ناسیونالیزم تنگ نظرانه آن دیگری.

نگاشته های اضافی در متن این نوشته ، در جریان ویراستاری به داخل قوس مربع کنجانبیده شده است.

کبیر توخی

(..... 12 اگست 2013)

زمانی متفکر علم سیاست و انقلاب [لنین] گفته بود " « در شرایط آرام ، افراد آنطوری که درباره خود صحبت می نمایند ، در شرایط بحرانی نمی توانند همانطور تبارز نمایند ؛ بلکه آنطوری که هستند آشکار می شوند . » در دوره نسبتاً آرام سلطنت ظاهر شاه که " صلح و امنیت " در کشور حکمفرما بود و دربرهه ای از این دوره مردم با استفاده از آزادی های بالنسبه دموکراتیک به تظاهرات می پرداختند و اقدام به انتشار اخبار و جراید می نمودند (توقیف و مصادره نشریه ... تصادمات محصلان با پولیس _ ۳ عقرب _ جنبش روشنفکران مبارز و سایر

تخاصمات و تضاد های درون جامعه آن وقت مورد بحث این نوشته نیست) ، برخی از پیشتازان و " پیشپزکان " جنبش دانشجویی و جریانات فکری ، به ضد دولت وقت و همچنان علیه ایدئولوژیها و جریانات مخالف مکتب فکری خود سخن بازی می کردند ، تا به اصطلاح خود را شخصیت ملی جا زده و سازمانهای مربوطه خود را از هر گونه وابستگی و بردگی ، چه داخلی ، چه خارجی مبرا و منزله وانمود سازند . از این جمله بودند کارمل ها ، تره کی ها ، امین ها ، حکمتیار ها و همقطاران شان .

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به مجوز اتحاد شوروی که داوود خان را بر اریکه قدرت رساند، نخستین تکانی بود که همزیستی باهمی و سنتی قبایل ، اقوام و ملیت های کشور را به لرزه درآورد و پی آمد آن ، یعنی کودتای ننگین و خونبار ۷ ثور ۱۳۵۷ که به دستور و کمک شوروی متحقق شد و اجتماع نسبتاً آرام و به هم فشرده را چنان تکانهای شدید و وحشتناکی داد که در کلیه ابعادش ترک و درز هول انگیزی برداشته، از هم پاشی وحدت نسبی ملیت ها و اقوام آغازیدن گرفت . نفاق و شقاق ، کُشت و کشتار ، شقاوت و عداوت جاگزین آن گردید . و از هر ترک و درز، خون فوران زد .

تجاوزوحشیانه ارتش بی فرهنگ شوروی سوسیال امپریالیستی، ترک و درز قبلی را هزار بار چاکتر و خونبارتر گردانید [کودتای ننگین ۷ ثور در واقعیت امر علت العلل شد که معلول بعدی آن تجاوز ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی، تهاجم خون افشان باند های رهن و جنگ افروز جهادی - طالبی به میهن اسارت کشیده شده بود] که اقوام و عشایر کشور را بدانگونه تسلیخ و قصابی کرد که نظیرش در جهان تا کنون به وقوع نپیوسته است . بحران به اوجش رسید . طوفان خون و آتش و انفجار راکت و " خمپاره " و... کابل بلاکشیده و مردم شکنجه دیده را به سان " هیروشیما " در هم کوبید (با تفاوت این که در آن شهر نه دزدانی بودند که به غارتگری بپردازند ، نه بی ناموسانی بودند که به عفت خواهران و مادران شان تجاوز کنند).

فاجعه ۷ ثور مرگ متهورانه رهبر خود خواه و مستبد کودتای ۲۶ سرطان را ثبت تاریخ نمود . در چرخش بعدی آش مرگ مسخره و دراماتیک تره کی و امین را به نمایش گذاشت . مرگ مردک کودن - کودن سیاسی- مایه تمسخر و استهزاء و مرگ جلاد مغرور و از خود راضی و بی خبر از نیرنگ های بادر روسی اش ؛ موجب تعجب عوام الناس گردید.

بحران در مرحله محسوستر و حادثترش " شخصیت " منفور کارمل را به جهانیان شناساند و به دنبال آن پناهنده شدن مضحک جلاد خاد به دفتر " ملل متحد " و فرار مسخره اش را بر کتبیۀ تاریخ رقم زد . بحران در قوام و جوشش بعدی اش با طوفان خون و آتش ، مکیاژ و سرخاب چهره " پیشتازان " راه اسلام " ، گلبدین حکمتیار ، ربانی ، سیاف ، مزاری، آصف محسنی ، محقق ، خلیلی ، احمد شاه مسعود وامثال شان را زدوده ، سیمای زشت و واقعی این جنایت کاران و جاسوسان را چنان آفتابی و نمایان ساخت که بیننده را دچار تهوع و استفراغ نمود [و تجاوز ارتش امپریالیزم امریکا به کشور، کنفرانس بن ، تشکیل اداره مستعمراتی به سر باندی کرزی این خائن ملی ، تجمع اینان در " شورا "ی استعماری و " عفو و بخشش " همدیگر، به خصوص تشکل ("جبهه ملی ") این خائنین ملی با دشمنان " ملحد " دیروزی شان (خلق و پرچم و خاد) هاله " معطر " جهادی ، عبا و قبا

متبرک اسلامی را از گرد پیکر کرم زده و متعفن شان دور نموده و شماری از هواداران ساده اندیش آنان را به وحشت انداخت [.

حکمتیار در همان سالهای آرام در تظاهرات خیابانی اکثراً در قرب و جوار مسجد "پل خشتی" ، دم از اسلام اصلی زده ، ارتباط و وابستگی با کشور های خارجی را در وجود سایر جریانات فکری می کوید و خود و "نهضت اسلامی" اش را "مستقل" و بدون وابستگی جلوه گر می ساخت .

حال برای صحت و سقم ادعای همان وقت [این جنایتکار و خائن ملی] که تا همین اکنون با بیشمرمی و دیده درائی از آن دم می زند ، ببینیم نشریه نامدار کشور امریکا که در راستای جنگ مقاومت مردم افغانستان ، حزب موصوف را تا گلو مسلح نمود و از کمک ششصد میلیون دالری منهای پول " ته جایی " پاکستان بیشترین قسمت آن را ، طور ماهوار در توبره اش واریز نمود ، در وصف کمال و جملالش چه می نویسد :

« " پیتر سموئل امریکائی متن گزارش کمیته تحقیق بخش تروریزم مؤرخ اول مارچ ۱۹۹۰ کنگره امریکا در نیویارک تریبون " ۱۱ مارچ به نشر رسانیده و تلخیص آن به تاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۹۰ به زبان دری در جزوه ای به نام " گلبدين حکمتيار خائن ملی است يا جاسوس ، يا هردو ؟ " منتشره " وقف میوند به منظور تأمین حقوق و آزادی های بشری افغانها " مؤرخ ۲۷ دسمبر ۱۹۹۲ به چاپ رسیده که نگارنده بخشهای از آنرا در ذیل ارائه می نماید :

« حکمتیار در سال ۱۹۷۴ به دستور ذوالفقار علی بوتو به خاطر سرنگونی رئیس جمهور داوود در پاکستان کار کرده و تربیت یافته است . از سال ۱۹۷۵- ۱۹۷۶ گلبدين در سرویس جاسوسی پاکستان تربیت بیشتر کسب نموده و افسران پاکستانی او را یک شخص زرنګ ، بیرحم ، تشنه قدرت تشخیص داده اند که به خاطر کسب عالیتترین مقام از ارتکاب هیچ جنایتی دریغ نمی کند . سازمان جاسوسی پاکستان حکمتیار را یک اجنت کاملاً تحت اراده و کنترل خود شناخته و او را بالای افغانستان تحمیل کرده است . در تمام این مدت گلبدين رابطه نزدیک خود را با خاد و مشاورین شوروی حفظ کرده است. » ، « ... بیش از این که به ضد حکومت کمونیستی[؟؟!!] افغانستان فعالیت نماید نیرو و منابع خود را در خنثی ساختن و از بین بردن نهضت مقاومت سایر مجاهدین به کار برده است . » ؛ « در سال ۱۹۷۹ سه منبع مستقل کریدت خیانت به کودتای پلان شده اسلامی را علیه حکومت کمونیستی[؟؟!!] در کابل به گلبدين نسبت داده اند ... » ، « ... عبدالحق قومندان دیگر مجاهدین می گوید که گلبدين نسبت به روسها بیشتر مجاهدین را به قتل می رساند ... » . (صفحات ۹، ۱۳، ۱۲) همچنان در صفحات دیگر جزوه ، سند مهم و جالبی چاپ شده که عیناً آن را نقل می نمایم :

« کشف یک سند »

« متن آن سند سری »

« مدیریت عمومی آرشیف »

« استخبارات نظامی اسلام آباد »

« ۲۲ فیروزی ۱۹۸۸ »

« به آتشه دفاعی سفارت پاکستان... »

موضوع اولویت ها و ستراتیژی پاکستان»

« ۱- خروج عساکر روسی شرایط جدیدی را برای حل مسأله افغانستان ایجاد می کند. بعد از سقوط رژیم کابل اوضاع اقتصادی و سیاسی در کشور نهایت جدی خواهد بود. هیچ حکومت اسلامی قادر نخواهد بود بدون کمک وسیع خارجی بر کشور حکومت کند. ما عمیقاً معتقدیم که پاکستان یگانه شریک و حتی حامی افغانستان است که از طریق آن کمک خارجی می تواند صورت گیرد.

۲- سیاست ما در قبال افغانستان بستگی به سه عامل دارد:

الف- تشکیل یک حکومت جدید از همان آغاز در قلمرو افغانستان فعالیت کند. نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی المقدور تعداد زیادی ملل و قبل از همه کشور های اسلامی تشکیل خواهد داد. ما باید در این حکومت کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین نمائیم. وظیفه دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهر های عمده مثل جلال آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آنجا تمام کشور را اداره خواهد کرد. مجاهدین محتاج به تمام کمک های ممکن نظامی خواهند بود. باید مستشاران نظامی به آنها در ایجاد چیزی شبیه یک اردوی منظم کمک نماید. دخالت و اشتراک پاکستان لازم است تا اوضاع کنترل شود- منافع ملی ما حفظ گردد.

ب- سقوط رژیم کابل می تواند از دو طریق صورت گیرد. این کار باید از طریق محاصره کابل و به تعقیب آن تهاجم مستقیم یا از طریق محاصره کامل اقتصادی که به اضمحلال رژیم کابل منتج گردد، انجام یابد- برای این منظور ما باید تلاش کنیم تا در حلقه های نظامی کابل نفوذ نمائیم. بسیار با اهمیت است که نفوذ ما در حکومت جدید تحکیم یابد و اشخاص مورد اعتماد ما در آن جابه جا گردند. آنچه که حایز اهمیت عظیم است ایجاد شرایطی است که در آن عملکرد های عادی این حکومت صرفاً در صورت حضور مشاورین ما امکان پذیر گردد.

ج- اعاده صلح و آغاز اعمار مجدد کشور یک پروسه طولانی و دردناک خواهد بود. ما وسایل لازم را در اختیار داریم تا نه تنها این پروسه را کنترل کنیم بلکه در آینده ادغام تدریجی ساختار اقتصادی و سیاسی ما را به چنان طریقی تأمین کنیم که منتج به اتحاد نزدیک بین پاکستان و افغانستان [کلمه گردد بعد از ذکر نام افغانستان در سند تذکار داده نشده- پ. لیان] این امر سر انجام می تواند به کنفدراسیون افغانستان و پاکستان بینجامد- این اندیشه حمایت وسیع را در میان نظامیان و عموم مردم کسب خواهد کرد - بالاین وصف فعالیت تبلیغاتی ماهرانه لازم خواهد بود تا افکار عامه پاکستان و جهان به آن عادت کند.

۳- وضع هنوز هم متشنج است و مستلزم احتیاط می باشد. اطلاعات مفصل تر شما مورد قدر دانی ما خواهد بود و باید به زودترین فرصت برای ما گسیل گردد. «

« درغیاب مدیر عمومی استخبارات «

« دگروال محمد ارشاد چودری «

آیا ادعای همیشگی حکمتیار فاسد که خائنانه خواهان کنفدراسیون افغانستان و پاکستان می باشد هر گونه شک و تردید را در اعتبار و صحت سند فوق نفی نمی کند ؟

و حال مراجعه می کنیم به فاکت هائی از زندان پلچرخی ، این محراق نهایت مهم سیاسی که نگارنده (چون سایر مبارزین زندانی شده توسط دولت دست نشاندۀ سوسیال امپریالیزم شوروی) شاهد عینی کار و کردار اعضای حزب اسلامی در آنجا بوده است .

» KGB از سه عرصه [از محیط تغذیه احزاب و سازمان ها - چه در داخل ، چه در خارج از کشور - ، از جبهات جنگ مقاومت و از زندان ها] به داخل احزاب و تنظیم های جهادی کانال های استخباراتی کشید و شبکه هایش را از مسیر این کانال ها تا سطوح بالائی اهرم تشکیلاتی آنها رسانید .

تجاوز سوسیال امپریالیزم روس به افغانستان و قتل امین جلاد به دست جنرال روسی از یکطرف و حبس تقریباً یک صد و بیست (۱۲۰) تن از اعضای رهبری فرکسیون خلق و اعدام چند تن از اعضای بلند پایه آن از سوی دیگر، موجب تشتت و سراسیمگی در میان خلقی ها شد.

بخش قابل ملاحظه ای از اعضای مخفی آن فرکسیون (خلق) که قبل از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ در رابطه مستقیم با KGB قرار داشتند ، به دستور آن سازمان رهسپار پاکستان ، ایران ، هند ، انگلستان ، المان و سایر کشور های غربی گردیدند. اینها به امر مشاورین نظامی روس ، شتابزده خود را در احزاب و تنظیم های اسلامی به ویژه حزب گلبدین جابه جا نمودند و سایر رفقای نظامی فراری و خشماگین شان را با حيله ها و بهانه های مختلف از قبیل " حکمتیار صاحب از جمله رفقای خود ماست " ، " تسخیر احزاب اسلامی از درون و تصرف قدرت دولتی از طریق آنان به خاطر نجات " انقلاب ثور " و انتقام گیری از حریفان ... " در توبرۀ مداری (حکمتیار) انداختند.

احزاب ، به طور اخص حزب اسلامی گلبدین و اتحاد اسلامی سیاف ، خلقی های سرنگون شده و "کلمه" خوانده را با آغوش باز پذیرفتند (طرفداران امین با سیاف و طرفداران تره کی با حکمتیار صیغه شدند) ؛ همچنان تعدادی از آنها که مخفی ماندند، بدون افشای هویت خلقی شان موفق شدند به مسؤولیت های در آن احزاب برسند .

قسمتی از بدنه اصلی فرکسیون خلق که همدوش ارتش متجاوز روس با مجاهدین واقعی جنگیدند ، در جریان جنگ و یا قبل از آن بااین احزاب ارتباط قایم نموده و به شکل " تسلیمی " در صفوف آنها قرار گرفتند . اینها وظایف متنوعی را در درون آن احزاب انجام می دادند : از جمله اشکال کار برد اسلحه پیشرفته تر روسی ، آموختن رموز و فنون اکادمیک جنگ و مانور های نظامی و بدین ترتیب آنان موقعیت خود را در بخشهای نظامی آن احزاب و تنظیم ها هم تحکیم می بخشیدند .

در زندان پلچرخی به غیر از اعضای رهبری خلق که جدا از سایر زندانیان نگهداری می شد و به نام " باند امین " مشهور بودند ، تعدادی قابل توجه خلقی ها نیز بین سایر محبوسین قرار داشتند . اینها یا از جبهات جنگ ، یا از حوزه های احزاب اسلامی ، یا از محل وظایف شان در قشله ها و قرار گاههای عسکری و یا از کمیته های "حزب دموکراتیک خلق " گرفتار و زندانی شده بودند . بعد از ماه حوت سال ۱۳۶۲ اداره سایر بلاکهای زندان پلچرخی به استثنای بلاک های ۱ و ۲ مربوط وزارت داخله گلاب زوی _ این جاسوس شناخته شده روس _ شد منهای آنکه از زندانیانی که از دید خاد بسیار خطرناک تشخیص داده شده بود و یا در فن کسب اطلاعات از زندانیان نسبت به سایر هم قماشان شان دارای مهارت بیشتر بودند ، به همین سبب این دو طیف با آن که مدت

حبس آنها تعیین شده بود به وزارت داخله تحویل داده نشدند . به همین سبب فعالیت استخباراتی (خلق) های
توظیف شده در داخل سلولهای محبس محسوستر و ملموستر شده رفت .

اینها در حلقه های آموزشی و پرورشی (۱) احزاب اسلامی که در داخل سلولها دایر می شد ، اشتراک نموده
وظایف و فعالیت متنوع اطلاعاتی را به خاطر نجات " انقلاب ثور " انجام می دادند . فی المثل اختلافات نژادی ،
قومی ، زبانی و منطقه ئی را بین زندانیان بیشتر دامن زده ؛ پشتونهای احزاب اسلامی را در تقابل با تاجیکها و
سایر اقوام دری زبان آن احزاب قرار می دادند . گاهگاه دامنه این مخالفت ها منجر به خونریزی بین طرفین
می گردید . در این تحریکات و به هم اندازی ها ، خادی ها و سازائی ها از حریفان خلقی شان فعال تر بودند . خلقی
های نفوذی بعد از رهائی از زندان بدون درد سر و توسل به حیله و نیرنگ خلقی گونه ، یک راست به داخل
احزاب اسلامی می رفتند و خود را در زیربال آنان قرار می دادند .

فعالیت خلقی ها از آغاز تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان ، در میان احزاب محمدی ، مولوی
خالص، سیاف ، آصف محسنی ، به ویژه گلبدین ، یکی از عوامل زمینه ساز ادغام تشکیلاتی حزب اسلامی با بدنه
اصلی فرکسیون خلق در داخل کشور بعد از کودتای تنی - حکمتیار بود .

K G B اجنت های آموزش دیده اش را به گونه های مختلفی از داخل زندانها خارج می نمود و آنها را به درون
احزاب اسلامی و سازمان های طیف چپ انقلابی گسیل می داشت . مثل عنایت یک تن از خلقی های ده یحیی کابل
که در سال ۱۳۵۹ به خاطر عضویت در حزب گلبدین محکوم به ۱۶ سال حبس شده بود .

عنایت ریشش را هر روز می تراشید و «روشنفکرانه» صحبت می نمود . با عده ای از زندانیان (چپ انقلابی
ضد شوروی) ظاهراً محترمانه و بدون تعصب ، صحبت سیاسی می نمود . با نگارنده نیز یکبار ، راجع به
جنگ مقاومت صحبت نموده بود .

این قلم و یکی دو رفیق هم سلول ما به این باور رسیدند که موصوف خلقی بوده و با اداره اطلاعات زندان نیز
رابطه برقرار کرده است . عنایت در سال ۱۳۶۲ در سمت شرقی منزل سه " بلاک ۱ " (مقر قومندانی عمومی
زندان پلچرخی) دایماً با یک تن از جوانک های خادی زیر پوشش حزب اسلامی (هارون عینی) گشت و گذار
داشت . در همین روز های رفت و آمد "ملنگ ده سبزی" قومندان سرشناس گلبدین را زندانیانی که در "بلاک ۱"
سمت شمال محبوس بودند ، به آسانی دیده می توانستند . نگارنده نیز یک بار آمدن او را به صحن "بلاک ۱" دیده
بود . "ملنگ" لباس نظامی به تن داشت و مدال هائی به روی سینه پرکینه و کتیفش خود نمائی می کرد . مو های
چرب و براقش تا پائینتر از شانیه هایش می رسید . هر باری که وی به داخل زندان پا می گذاشت ، قومندان
عمومی (خواجه عطا محمد وفا - این جنایت کار و جلاد معروف) به پیشوازش می شتافت . و بعد از مدتی سرباز
موظف به داخل سلول آمده عنایت را با خود به مقر قومندان عمومی می برد تا با "ملنگ ده سبزی" ملاقات
نماید .

حال به یادشتهای پیکره بندی شده در رابطه با حزب اسلامی در زندان پلچرخی ، در زیر توجه نمائیم:

*- بعد از دومین روز اشغال کابل توسط ارتش سراسیمه روس ، تعداد زیادی از زندانیان دوره امین جلاذ ؛ مثل
داکتر رزبان ، داکتر هاشم مهربان ، داکتر دادگر و تعدادی از انجیران ، معلمان ، استادان و روشنفکران ، که تا

آن روز به زیر ساطور امین جلاد قرار نگرفته بودند ، به چنگ دژخیمان نهایت بیرحم خاد افتادند . این خائنیان ، وطنپرستان فوق الذکر را که دولت دست نشاندۀ خطرناک تشخیص داده بود، به قتل رسانده و خون پاک شانرا به گردن دستپاک خود ، یعنی حفیظ الله امین انداخته متباقی را از زندان رها نمودند . هفت تن از محبوسین دورۀ امین جلاد را نه اعدام نمودند و نه همراه با سایر زندانیان رها شده ، آزادشان کردند . از این هفت تن مشهور دو تن آن از زمرۀ کادر های بلند مقام و مهم حزب اسلامی بودند . یکی از این دو به نام معلم کبیر مشهور به "وزیر معارف گلبدین" در زندان شناخته شده بود. دیگرش اورنگ نام داشت . مسؤولین زندان وی را " معلم کبیر " صدا می زدند . قیدش ۱۶ سال تعیین شده بود ، با اداره اطلاعات رابطه مخفیانه داشت . [از پنج تن دیگراولی اسمش خلیل و دومی آن حنیف نام داشت. هر دو به ارتباط عضویت در سازمان اخگر در دورۀ امین گرفتار شده بودند . اینها هم دارای قید های کم بودند فرد سومی انور و چهارمی آن موسی نام داشت که در رابطه انفجار در کارته سخی گرفتار شده بودند. قید انور اضافه از چهار سال نبود با تخفیف در حبس رها گردید . دومی که محصل در فاکولته حربی بود قیدش کمتر از ده سال تعیین شده بود. و شخص پنجمی " کاکا خال" محمد نامیده می شد. (البته به گفته خودش ۱۶ سال قیدش تعیین شده بود) در رابطه پنج فرد بعدی به خصوص دو فرد اخیر الذکر در نوشته های بعدی مطالبی بیان خواهد شد]

*- در نیمۀ سال ۱۳۵۹ به دستور مشاورین نظامی روس اداره زندان دو سلول بزرگ را در منزل اول "بلاک ۲ " برای "کار گاه" تخصیص داد تا زندانیان را اغفال نموده به کار کردن در آنجا جلب نماید. یک تن از محبوسین حزب گلبدین به نام « حاجی لطیف » ظاهراً داوطلبانه حاضر شد تا سرمایۀ ابتدائی کارگاه مذکور را که بالغ بر ... صد هزار افغانی می شد به دولت دست نشاندۀ اهداء نماید. عمال و همکاران نیمه مخفی خاد، زندانیان، به خصوص آنانی را که در جریان تحقیق و شکنجه های وحشیانۀ جلادان خاد سست شده و خواهان آرام زیستن و زود رها شدن بودند و همچنان محبوسین بی بضاعت و بی پایواز را به کار در کارگاه تشویق می نمودند [کارگاه یا "سنگر تسلیمی" یکی از محراق های اطلاعاتی بود که در آن - من جمله - بالای زندانیان نا آگاه و محتاج کار می شد تا در جهت دولت دست نشاندۀ قرار گیرند].

*- در ادبیات سیاسی بعد از پایان جنگ عمومی دوم " کاپو " نفرت انگیز ترین اصطلاح به شمار می رفت . این اصطلاح هول انگیز در مورد آنعدۀ از زندانیان در المان نازی به کار برده می شد که به همکاری و دستیاری با جلادان " SS " در داخل زندان های متهوزن " و " آشویتس " معروف بودند . " کاپو " ها در داخل زندان ها از هیچ نوع آزار و شکنجه همزنجران خود روگردان نبودند ، به امید آن که روزی مورد لطف و عنایت افسران خون آشام " SS " قرار گرفته آزادگردند . در درون زندان مخوف پلچرخي ؛ همچنان در زندان های ولایات " SS " های روسی و عمال خادی آنان کاپو هایی از همان قماش را تربیه نموده بودند . هرگز اتفاقی بوده نمی تواند که نخستین "کاپو" یعنی " باشی " در زندان پلچرخي عضو حزب اسلامی گلبدین بود . پوست خال خالی داشت . موهایش طلائی و رنگ چشمانش سبز بود. از همین جهت وی را "حشمت سبز" صدا می زدند . بسیار زیرک و بیرحم بود.

"حشمت سبز" که در کوچه عاشقان و عارفان کابل تولد یافته بود ، گفته می شد که در ارتباط با واقعه سوم حوت ۱۳۵۸ گرفتار شده ، نامبرده در دوره تحقیق و دوره نظارت (در مورد دوره نظارت می شود یک رساله کوچک نوشت) در "کوته قلفی" ها و سلولهای مختلف انداخته می شد تا از زندانیان مجروح و زخمی و شکنجه دیده خبر و اطلاعات به چنگ آورد .

* - یکی از اعضای حزب اسلامی گلبدین (" احد پچق ") که مسئولیت بخشی از اطراف جنوب کابل را داشت، هنگام سرقت منازل مرتکب قتل هائی شده بود . بعد از رفتاری در جریان تحقیق و شکنجه (۲) به جنایاتش اعتراف کرد و به دولت پیوست . احد پچق در باز جویی و شکنجه زندانیان با مستنطقین خاد سهیم می شد و از شکنجه دادن زندانیان لذت خاصی می برد . به همین سبب اداره اطلاعات زندان پلچرخ پست "باشی" را به وی سپردند. بعد ها باشی عمومی در بلاک شد

* - ... مریضانی که توسط مشاورین روسی زندان خطرناک تشخیص داده می شد و نیز زخمیانی که از جبهه جنگ گرفته شده بودند به دست سرطیب خلقی زندان مسموم شده و یا به قتل می رسیدند . همچنین غیرتمل برخی از محبوسین را که مشاورین نظامی روس لازم می دیدند در داخل شفاخانه زندان از بین می برد . امان الله پیمان عضو سازمان ... ؟ که در زندان به مرض شکر مصاب گردید و مدتهای مدیدی را در شفاخانه زندان سپری نموده بود به تعدادی از همزنجیرانش می گفت : " اگر من در شفاخانه تلف شوم مسؤول قتل شخص سر طیب خلقی می باشد . من به چشم خود دیده ام که او چگونه در هنگام شب جوان مریضی را که چپی بود و چهره ای " هزاره گی داشت با نوک آرنجش کشت. "

زندانیان سر طیب را " سری وژونکی " می گفتند . او دری را به لهجه لغمانی تکلم می کرد در صورتش داغ های چپک مشاهده می شد و آواز به اصطلاح غور داشت . [پسر جوان ، ورزیده با چشمان کوکره ای از حزب اسلامی ، همه کاره این "شفاخانه" بوده مورد توجه و لطف سرطیب قرار داشت . در واقع یکی از دستیاران غیرتمل بود]

* - یکی از اعضای ISI به نام نثار احمد در "بلاک ۱" برای اطلاعات زندان جاسوسی می نمود . وی در میان زندانیان در مورد دوستی ضیاءالحق و حکمتیار و شهرت " امیر حزب اسلامی " در پاکستان و جهان اسلام به تبلیغ علنی می پرداخت و مبارزین سرشناس سازمانهای انقلابی را با دقت شناسائی نموده " شهرت مکمله " آنان را به حافظه قوی اش می سپرد .

* - عضو دیگر ISI از اهالی چترال بود و زبان دری را شکسته تکلم می کرد . او نیز در خدمت اطلاعات زندان در بلاک ۳ قرار داشت . چند تن دیگر از اعضای ISI پاکستان نیز با آن که حبس شان تعیین شده بود ؛ اما از آنجائی که داشتن « پارچه ابلاغ » حاوی مدت قید از طرف « محکمه اختصاصی انقلابی » دولت دست نشانده روس نزد شان از اعتبار قانونی برخوردار نبود ، خودشان را طور معروف "به در دیوانگی" زده به امراض عقلی و روانی تمارض می نمودند ، تا آنجائی که از شستن تن و بدن و لباس خویش خود داری ورزیده ، اغلباً در داخل سلول بر روی دوشک هایشان ادرار و مدفوع می کردند ؛ کادر های حزب اسلامی در خدمت «مجاهدین دیوانه شده در راه اسلام عزیز از کشور مسلمان و برادرپاکستان» قرار داشتند. و در شستن لباس ،

دوشک ، بدن همچنان تراشیدن سنت های بالا و پائین شان ، حتا در خوراندن غذا به آنان از همدیگر پیشی می گرفتند، تا به کریدت امیرشان گلبدین در نزد ISI پاکستان ببیزایند .

حالا به شماری از اختطاف و ترور های مبارزین ضد تجاوزشوروی ، توسط این باند وطن فروش در پاکستان اشاره می نمایم:

*- انجنیر فتاح ودود عضو سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (" ساوو ") بعد از سپری نمودن ۶ سال قید ، مدتی در کابل بود ؛ چون احساس می کرد که زیر تعقیب قرار دارد از کابل به پشاور آمده در شعبه " پروگرام مواد غذایی جهان " مشغول کار شد . یک تعداد اعضای حزب اسلامی باشندۀ گلدره کوهدامن مربوط ولایت پروان که با فتاح ودود آشنائی داشتند ، و به هویت سیاسی وی پی برده بودند ، بعداً همین خائنان تروریست نامبرده را در پشاور دیده و شناخته بودند .

یکی از دوستان طی نامه ای از پاکستان برایم نوشت :

" ... فتاح را در سوم نومبر ۱۹۸۹ ربوده و در شب ششم سپتمبر ۸۹ به شهادت رسانده اند ... "

دختر انجنیر فتاح (فوزیه) که محصل فاکولته بود در نامه ای از پاکستان (مؤرخ ۱۹۷۰/۷/۲۷) عنوانی نگارنده چنین نوشت " ... پدرم را در سپتمبر ۱۹۸۹ چهار بجه دیگر از راه وظیفه اش انسان های وحشی این دشمنان بشریت اختطاف نمودند .. " همچنان خواهر انجنیر فتاح در دهلی جدید راجع به برادرش چنین گفت : " ... صاحب ! موتر وان شعبۀ او عضو حزب اسلامی بود . یکی از آشنایان گلدره ای ماکه در شعبه با برادرم کار می کرد و عضو حزب اسلامی بود همیشه از فتاح می خواست تا به خانه اش برود و در رفتن کانادا برایش مشوره دهد . حتماً برادرم را موتر وان به خانه آن شخص برده است ... " یکی از خواهر زاده های انجنیر فتاح گفت : " ... بعد از سه شب آشنای ما که از گلدره بود و در زندان با مامایم بود به خانه ما آمد و دستهای خود را طوری بلند نمود که فکر می شد دعا می نماید . بعداً زیر لب چیزی هائی گفت و دستهایش را به روی خود کشیده و گفت : " خدا بیمارزش پشت موضوع نگردید که برای خود تان خطر دارد "

*- همین قسم ناصر زمانی را که هشت سال در زندان پلچرخ گذشتانده بود مسموم کردند و یک افغان ملتی را در ملای عام ترور نمودند و چند نفر دیگر را اختطاف کردند .

*- در سال ۱۹۹۰ دفتر " نویسندگان افغانستان آزاد " مورد حمله وحشیانه نامردان جهل پرست قرار گرفت . یک تن از محافظین دفتر اختطاف و دومی به شدت زخمی شد .

*- در ماه ... ۱۹۹۰ داکتر سعادت از حزب افغان ملت ترور شد و متعاقب ترور وی دگروال عبدالعزیز یک تن دیگر از اعضای همان حزب که بعد از سپری کردن سالها حبس در زندان پلچرخ وارد پشاور شده بود ترور شد . در رابطه با چگونگی ترور وی چیزی نمیدانم . اما وی مدتها با من هم سلول بود . با تأسف تمام اعضای رهبری افغان ملت [مثل تمام اعضای سازمان پیکار] باخت و مذلت در زندان تسلیم شدند. آنها اعلامیه ای در همکاری با دولت صادر نمودند . اعلامیه شان را اطلاعات در دیوار زندان نصب نموده بود . اعضای افغان ملت [مثل تمام اعضای سازمان پیکار] در میان زندانیان از هیچ گونه احترامی برخوردار نبودند و همه با دیده حقارت به آنان نگاه می کردند و از صحبت با آنان اجتناب می ورزیدند .

* به تاریخ 12 نوامبر 1987 زنده یاد اسطوره مبارزه و مقاومت داکتر فیض احمد ترور شد .

*- در فبروری ۱۹۸۸ یک تن از اسطوره های مبارزه و مقاومت افغانستان زنده یاد «مینا» رهبر "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" ترور شد .

* - در 27 جنوری ۱۹۹۰ یک تن از شخصیت های برجسته چپ انقلابی زنده یاد قیوم رهبر (رهبر ساما) ترور و همراهش به شدت زخمی شد .

*- ترور مجروح ، عزیز الفت ، ربودن رحیم چنزائی ، داکتر صمد درانی و ده ها تن دیگر بیان گویای این واقعیت است که بخش تروریستی حزب اسلامی با همکاری قسمی خاد و با حمایت ISI این ترور ها و اختطاف های خائنانه را انجام داده است .

در حیات سیاسی حکمتیار نقطه عطفی را نباید از دیدرس دور نگهداشت و آن اینکه : وی در سالهایی که مصروف درس در لیسه شیرخان بود توسط یک تن از اعضای مرکزی "حزب دموکراتیک خلق" به نام (نظام الدین تهذیب) جذب گردید . گلبدین بعد از آموزش و پرورش در یکی از رده های کاملاً مخفی آن حزب ، آغاز به فعالیت نمود. وی مأموریت یافت تا در "نهضت اسلامی" آنوقت نفوذ نموده فعالیت های آن را از داخل تحت نظر گیرد . حکمتیار با زیرکی مختص به خود در مدت کوتاهی موفق به نفوذ در درون آن "نهضت" شده خودش را با قالب جدید هم آهنگ ساخت و در به دام انداختن رهبران اخوان به چنگ "ضبط احوالات" داوود خان (مثل هم مسلکش احمد شاه مسعود [3]) در دستگیری رهبران اخوان سهیم بود و عملاً به ضد سایر جریانات فکری و ایدئولوژیک و جنبش محصلی (دانشجویی) ملهم از آن قرار داده شد . چنان که پلان قتل یک تن از مبارزان "جریان دموکراتیک نوین افغانستان " زنده یاد (سیدال سخندان) و ضرب و شتم شماری ازمنسوبین آن جریان محبوب مردم (عصمت کندهاری) را در سال ۱۳۵۱ در ساحه پوهنتون کابل ، که از جانب سازمان امنیت شوروی در پیشگیری از وخامت و تشنج بیشتر اوضاع سیاسی از یکسو و ایجاد رعب و وحشت و سراسیمگی در میان صفوف سایر جریانات مخالف از سوی دیگر، طرح شده بود ، پیاده ساخت ، تا کودتای منحوس ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بدون مخمصه و تهلکه به آرامی پیاده گردد.

حکمتیار با شگرد و شیوه های گوناگون و دیکته شده به وی، "نهضت اسلامی" اخوان المسلمین را غصب و افراد خودش را در رده ها و شاخه های تشکیلاتی آن بروفق مراد حزب (خلق) تعبیه کرد. البته چنین برگماري بعد از به دام انداختن مؤسسين آن "نهضت" انجام گرفت.

وی بعد از فرارش به پاکستان در اثر تماسها و مذاکرات مسلسل که مقامات ISI در رابطه با اوضاع پر تنش و بحرانی ناشی از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داوود خان و سمت حرکت تکاملی آن به جانب روسها، با نامبرده به عمل آورد؛ منافع آتی و آتی اش را در وابستگی و چاکری بی چون و چرای آن سازمان جهنمی و حامی بزرگش سازمان «سیا» امپریالیزم امریکا که وعده ثروت هنگفت و امارت افغانستان زیر "علم مبارک اسلام" را برایش داده بودند؛ دید. و برای رهائی از پایدوی و خبر چینی برای "حزب دموکراتیک خلق" ، خود را به آنان فروخت، زیرا بنابرطبع منفعت پرستانه ای که دارد به درستی فهمیده بود که به سان نظامیان فرستاده شده کشور های استعماری اروپا [که بعد از سرکوب خونین بومیان سرزمینهای امریکای لاتین و بعد از مدتی حکمرانی در

متصرفات ، به مرکز فراخوانده می شدند و در بخشی از تشکیلات وزارت دفاع کشور های خودی (در حالی که مدالها و فیته ها و رداء های رنگارنگ کشتار بومیان سر زمین های اشغالی زینت افزای روی شانه و سینه شان می شد ، به کار مسلکی شان دو باره گماشته می شدند و بعد از جندی زیر نام پر افتخار تقاعد به حاشیه پرتاب می گردیدند و عده ای از این کلونیالیست ها که از عاقبت کار در کشورشان راضی نبودند به خیال قهرمان آزادی مردم بومی متصرفه شدن و دست یافتن به زندگی مافوق عالی به تمرد از دولت خودی (دولت های اروپائی) پرداخته علم استقلال متصرفه را بلند نموده با حمایت مردم بومی و ارتش اروپائی تحت فرمان شان با عساکر فرستاده کشور خودی به جنگ پرداخته سر انجام خودشان را حاکم بی چون وچرای سرزمین های تصرف شده می ساختند] ؛ با وی نیز چنین معامله ای از جانب گماشتگانش صورت خواهد گرفت ، که در بهترین حالتش بعد از عودت موفقانه به سمت معین در وزارت عدلیه گمارده خواهد شد ؛ از همین سبب در فکر تمرد و سرکشی از خواسته های پرورش دهنده قبلی اش ، یعنی "حزب دموکراتیک خلق" (به مفهوم نماینده KGB در افغانستان) که در خدمت جمهوریت داوود خان قرار داشت، برآمده از طریق آی اس آی به CIA پیوست. [درابطه با نفوذ عناصر اکسا ، کام و خاد (که اولی شکل تکاملی دومی و دومی نمای تکامل سومی می باشد) در میان سازمان های چپ انقلابی می توان از فعالان این طیف ، من جمله از داکتر غفور سنا = ثنا قایم شده زیر نام مستعار "یولاد" عضو مرکز « سازمان پیکار » - بعداً به اصطلاح « پیکار پرولتری » یگانه گرداننده سایت «پیام آزادی» و انجیر صادق ظفر پنهان شده زیر نام های مستعار "علینگار" ، "یولاد گر" ، "پ . ستیر" ، " د .

شفق " و ... و ... - یگانه گرداننده سایتی به نام «شورش» نام برد]

گلبدین از بستر جنگهای خود جوش مقاومت [که نه تنها کودتاچیان ۷ ثوری و جنایتکاران خادی رهبران واقعاً ملی اش را در پولیگونها و زندانها از بین بردند ؛ بلکه خودش نیز به سان رفقای سابقه اش ده ها تن از آنان را در پاکستان با همکاری قسمی خاد و آی اس آی اختطاف و ترور نموده است و همین طور درایران به کمک وواک رژیم وابسته جمهوری اسلامی اقدام به چنین ترور هائی کرد] سود برده برای تداوم جنگ مقاومت که خواسته CIA بود و جلب کمک های وسیعتر از کشور های غرب و وابسته چون عربستان سعودی و... بالای مواضع سایر همسنگران جنگ مقاومت ، همینطور بالای شهر زیبای کابل به هزاران راکت پرتاب نمود ؛ حتا سنگر نشینان واقعی جنگ مقاومت را با رمز ورموز ، ایماء و اشاره چشمک و ابروگک به اطلاع بادر قبلی اش (KGB) می رساند تا نیروی پسیف نظامی خودش از ضربات خرد کننده ارتش سوسیال امپریالیزم روس مصون بماند (همانطوری که هنگام هجوم طالبان وحشی در چهار آسیاب مواضع نظامی اش را زیر نام " حفظ نیرو های خودی و سرشاخ ساختن مهاجمان طالبی با حریفان وابسته به مسکو و تهران ؛ یعنی ربانی ، مسعود و مزاری و...) به برادران طالبی اش سپرد .

بلی بدینسان حکمتیار از آغوش سرد و متعفن خرس سفید و لرزان (سوسیال امپریالیسم شوروی) فرار کرده و به زیر بال عقاب " قوی پنجه" سازمان CIA امریکا قرار گرفت ، تا با شعبده بازی از کمک ششصد میلیون دالری آن در سال، بیشترینش را در توبره خود واریز نماید.

بحران خونچکان افغانستان اگر به رقص دلفکان سیاسی روس پایان کمیک و عبرتناک بخشید؛ در نضج کنونی اش رشته های نامرئی و گدی گک های ساخت ISI و CIA را به زودی قطع نموده و فرجام خفتباری را نصیب این میهن فروشان رسوا و بی آبرو [از جمله حامد کرزی] خواهد نمود. □

توضیحات

(۱) - لازم به تذکار است که در درون زندان پلچرخی امکان دایر کردن حلقه و یا حلقات آموزشی از جانب زندانیان واقعی وجود نداشت؛ زیرا دولتی که زندانی را در داخل زندان _ که به مثابه کام و دندان بود _ در یک شبانه روز، هزار بار می جوید تا هضمش کند. یا به عبارت رساتر به تسلیم وادارش نماید، چطور می توانست اجازه دهد که دشمنانش، اندیشه و تفکرات سیاسی شان را در میان زندانیان - که محیط بی چون وچرای تغذیه سیاسی و اطلاعاتی اش بود - پخش نمایند و آنان را به مقاومت علیه خودش وادارند. (در حالات کاملاً استثنائی و زود گذر، دایر شدن همچون حلقات از جانب زندانیان واقعی دیده شده بود، که مجال بیان آن در این نوشتار نیست)؛ مگر به طور موجز و فشرده باید تذکار داد که هرگاه مسئول حلقه، خود عضو نفوذی خاد در آن نهاد و یا تنظیم می بود و یا فردی ضد دولتی که در "دوره تحقیق و شکنجه" و یا بعد از آن (دوره "عملیات اپراتیف") ترک راه و آرمان نموده به دولت دست نشانده پیوسته بود. در چنین صورتی حلقه آموزشی به کار خود ادامه داده می توانست؛ و ادامه کار تدریسی حلقه در شکل دیگرش منوط می شد به این که در درون حلقه مورد بحث عضو یا اعضای ناشناخته اطلاعات زندان حضور می داشت. در چنین صورتی تا زمانی که اطلاعات زندان ادامه کار استخباراتی اجنتش را در میان حلقه تدریسی لازم می دانست، حلقه به کارش تداوم می بخشید. در غیر آن مسئولین اطلاعات زندان حلقه را شکستاده هر کدام را از هم جدا نموده به اتاقهای دیگر انتقال می داد («شبه ای از فعالیت های کی جی بی در افغانستان» نوشته ش. ن ستیزمند)

(۲) - جلالان معروف پرچمی که در شکنجه مجید کلکانی، سید بشیر بهمن، هدایت (استاد مسجدی)، نادر علی، میرویس، قاضی ضیاء و صد ها و هزاران زندانی دست داشتند عبارت اند از قیوم صافی، عبدالله بچه سرور باشنده قریه اوستاکاران کوهستان [مشهور به عبدالله رقصنده]، حمید شتاب معروف به کومه کته، امین دست دراز معروف به امین جلال (برادر فاروق زرد آمر سیاسی وزارت داخله کارمل)، لطیف شریفی، غنی پرچمی رئیس عمومی تحقیق (معروف به غنی زنبور) و قاسم خان عینک (قاسم کارتونیک) بی رحم و نهایت قسی القلب.

(۳) - « اولین تظاهرات خیابانی که ظهور جنبش «اخوان المسلمین» را در صحنه سیاسی کشور اعلان نمود در تاریخ ۲۱ رمضان سال ۱۳۴۹ اتفاق افتاد. و مسعود هنگامی که شاگرد صنف یازدهم مکتب استقلال بود (۱۳۵۰)، در داخل «اخوان المسلمین» نفوذ کرد. پر آنچه شده (G.R.U.)، در نخستین مأموریت اجنتوری اش در درون «اخوان...»، تنها نبود. همپالکی اش یعنی حکمتیار جنایتکار محیل و منفعت پرست، قبل از وی در هسته های اولی «اخوان...» رخنه کرده بود؛ همچنان چند تن دیگر که تا کنون به درستی شناسایی نشده اند.

در روند تهاجم عناصر نفوذی مربوط به «کانالهای مختلف استخباراتی» یک دولت، در درون تشکیلات کشور خارجی به مثابه دشمن، یا به داخل احزاب و سازمانهای ساخته شده، توسط کشور خارجی، و یا وابسته به آنکشور، و یا احزاب و سازمانهای غیر وابسته؛ اما مخالف دولت مرکزی، بارها اتفاق افتاده که عناصر نفوذی از «کانالهای مختلف استخباراتی» یک دولت، در جریان فعالیت اطلاعاتی به ضد دشمن (به طور اخص در داخل کشور خارجی) که باهم تلاقی می نمودند، بنا بر شم قوی اطلاعاتی که داشتند، از ارتباط همدیگر با دولت خودی آگاه می گردیدند. در این راستا، هرگاه یکتن یا عده ای از آنها، تطمیع شده به دشمن می پیوستند؛ همپالگی های استخباراتی خود را که قبلاً شناسائی کرده بودند، به سوی دشمنی که تازه در خدمتش قرار گرفته بودند، می کشاندند. در صورت عدم پیوستن همپالگی هایشان به دشمن، آنان را قربانی تثبیت صداقت و وفاداری خود نموده، به چنگ دشمن می انداختند؛ همانطوری که حکمتیار خاین به مردم و کشور، عده ای از همسلکان استخبارتی اش را در همین روند، شناسائی نمود. و بعد از فروش خویش به I.S.I، آنان را قربان تثبیت «صداقت» و «وفاداری» اش به پاکستان کرد... (بعداً در این باره تذکراتی داده خواهد شد).